

دانش در اسلام

دانشمندان گفته اند که از دانش علم کلام و فلسفه دین قصد شده است:

فقهاء دانش را عبارت از عبادات و تشخیص دادن حلال و حرام و عالم بودن بقواعد و احکام داد و ستد و آشنایی با اصول و نظامات حکومت اسلامی میدانند،

ولیکن تمام این علوم برای رهایی از جهل و نادانی و تحصیل قدرت در وقت مبارزه با دشمن جدا لازم است و علوم طبیعی و طب و ریاضی و آنچه از تباط با صالح دین و دنیا دار علم بشمار میرود، چیزهایی که سبب گمراهی افراد یا اجتماعات میشود مانند سحر و طلسمات و تلیسبات زیر عنوان دانشهای مذمومه قرار گرفته است و موضوع کف بینی و غیب گوئی احضار ارواح و نظائر این موضوعهایی که حقیقت عالمی ندارد و برای نقشهای شیطانی بکار میرود فرهنگ اسلامی مطرود نموده است؛

پیشوایان اسلام هر فتنی که از برای تأمین دین یا دنیا مورد نیاز بشر بوده است فروگذار نکرده اند و با بیانات شیرین و شیوا فتن را عنوان کرده اند و از اینجا گفتار پیشوایان اسلام در باره علوم مختلفه مختصر آتا اندازه که حجم رساله اجازه بدهد ایراد میشود:

علم هیئت در نظر اسلام

سالیان دراز بود که بشر در اطراف و چگونگی زمین فکر میکرد تا اینکه بوسیله آن فکر سطحی و ناقص خودشان در اثر دیدن همواری سطح زمین

فرهنگ اسلامی از روی اصل توحید که عبارت از خداشناسی باشد استوار میباشد و علمی هم که در مکتب اسلام تدریس میشود علمی است که محض در معرفت و شناسایی پروردگار میباشد در نزد هر بزرگ اسلام دانش بر سه گونه است:

۱- آیه محکمه - که عبارت از علوم عقلی باشد یعنی علمی که تقویت از عقل و روح کند نظیر علم توحید و معاد و معرفت انفس:

۲- فریضة عادله که مراد از علم و اخلاق باشد یعنی علمی که تعدیل قلب میکند و صفات خوب بوجود میآورد و نیروهای انسان را تعادل میبخشد:

۳- سنه قائمه - مقصود افعال و عبادات پسندیده و سیاسات و تدبیر منزل و آداب زندگی در خانواده و در خارج و اینکه قسم علم در فقه اسلام توضیح داده شده است:

مرام اسلام از علم و دانش در این سفارشاتنی که در باره فرا گرفتن دانش میفرماید چیست آ با هدف اسلام همین علمی است که از طرف خود اسلام توضیح داده شده است یا اینکه علوم خطیره و بزرگ هم میپذیرد. آنچه بطور کلی دانسته میشود مورد توجه قرآن علمی است که بتوحید شناسایی پروردگار کمک داشته باشد و هر علمی که توحید در انسان بوجود آورد از جزء علوم خطیره بشما میدهد و هیچ فضیلتی بالاتر از اینگونه دانشها نیست: و در پیرامون کلمه علم بزرگان سخنان بیشماری سروده اند که آیا مقصود از علم چیست بعضی از

چنین مینماداشتند که زمین مسطح و هموار میباشد و بعدی این عقیده نحیف در میان آنان رسمیت پیدا کرده بود که اگر کسی مانند (کالیله) و کپرنیک که بر خلاف عقیده آنان قدم بر میداشت آنها را به محکمه تفتیش مذهبی جلب میکردند و جاب آنها نه در اثر پذیرفته نشدن سخنان بود بلکه بجرم مخالفت با انجیل و او را مجبور کردند بحرف زدن بر ضد عقیده خود و بسوزاندن تهدیدش کرده اند و تا پایان زندگی کایش در تحت شکنجه و فشار قرار دادند تا کوری بمردولی ان مرد ثابت قدم با وجود همه تهدیدات دست از عقیده خود برنداشت و گفت با وجود همه اینها زمین میچرخد و همچنین (کپرنیک) نیز حرکت زمینی را ادعی کرده و مورد تکفیر باب قرار گرفت چون با پاپانتهوانسته احکام مذهبی که بفکر خودشان درست کرده بودند تعبد آدر (منخ) مردم تزریق بکنند لذا مات رامنح میگردند از فکر کردن در اوضاع و چگه نگی عالم خلافت:

باینکه تمام ادیان مردم را بر بخود داری کرد از مطالعه نمودن در عالم آفرینش اسلام بشر را بطرف فکر و تدبیر نمودن در عالم بالا و پائین دعوت میکند:

آواز رسای قرآن مجید باینست اولم یثکره افی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی و ان کثیر آمن الاناس بلقاء ربهم لکافرون (۳۰ - ۷) چرا پیش خود فکر نمیکنید که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست نیافرید مگر بحق و برای مدتی معین نامبرده شده است و بدرستی که زیادی از مردم بملاقات پاداش پروردگار خویش کافرند:

آیات زیادی درباره تفکر نمودن در اوضاع جهان در بر ناهر سعادت بشریت یعنی قرآن کریم نوشته است اما راجع بکرویت و حرکت زمین در قانون اساسی اسلام که بنام آخرین کتاب آسمانی است چندین آیه گنشته شده ولی متأسفانه مفسرین در اثر توجهی که بهیئت قدیم داشته و فهمشان هم کمتر از این بوده که تا این اندازه متوجه بقنون علمی قرآن بشوند شکفتانه استعداد این نداشتند که مخالفت با مبانی علمی هیئت (بطلمیوس) بکنند و از جای که این مبنای پوسیده و نحیف در تمام شئون اجتماعای مردم آنروز اهمیت پیدا نموده بود اگر هم سخنی بزرگان و پیشوایان دینی میگفتند که مخالف با این مذهب بود بدست و پا میافتادند و یک ادله ناشایسته اقامه میکردند و گفتار بزرگان را تحمیل بر این مذهب باطل مینمودند:

با اینکه آراز دلنواز قرآن مجید در سوره (۲۰ - ۵۲) و (۴۳ - ۹) باینست (الذی جعل لکم الارض مهدا) آنکس که زمین را برای شما گاهواره قرار داد: پروردگار عالم زمین را برای آسایش و تربیت بشر از جهت آسایش زندگی این حیوان دوپامانند گاه واره افزیده است همچنانکه گاهواره برای آسایش طفل و نوزاد مهیا میشود تا اینکه در حال صباوت و کودکی با کمال استراحت در آن راحت و خواب کند و ناگفته نباشد که گاه واره در حال سرعت که آمد و رفت میکند حرکت هموار و خالی از اضطراب دارد حرکت زمین نیز در فضا هموار و ملایم و خالی از لرزش و اضطراب میباشد تا اینکه اطفال و کودکان خاکی در آن بخوابند تا تمام

واقعا خیلی مضحک است!! این آقایان همه چیز را مقهور محیط میدانند، اما بخود و افکار خود ابدأ توجهی ندارند و بلاجهت خود را از قید این قانون کلی که خودشان ساخته اند، مستثنی میدانند.

مثل اینکه در گوشه ای از عالم ارواح یعنی در خارج از محیط ماده (همان محیطی که اصلاً آنرا قبول ندارند) کرسی گذارده و آزادانه (بدون این که تحت تأثیر محیط قرار گیرند) درباره اوضاع عالم ماده، مطالعه و قضاوت میکنند!

ماده خواهیم اگر ممکن باشد بآنها هم مانیم که اگر واقعا این قضاوتها شامل مادریک محیطی است خارج از جهان مادیات که حتی دست تحول و دیالکتیک بسوی آن دراز نمیشود، پس ناچار باید بقبول فلسفه ماوراءالطبیعه تن در دهید و الا شمارا با سر نیزه منطق خودتان رابقهر عالم ماده میکشانیم و بازنجیرهای محیط مخصوص و طرز تولید معین در یک گوشه ای از آن حبس میکنیم، تا هرگز نتوانید قدم از محیط کوچک خود بیرون گذارده و بر جهان پهنار؛ بر محیطهای رنگارنگ و مختلف، و بالاخره بر کلیه تاریخ بشریت حکومت کنید و یا اینکه با ابراز دلیل و منطق خودتان این افکار واهی را از مغزتان بیرون کشیده؛ در قبرستان اوها؛ همانجا نیکه هزاران خیال بی اساس که در یکی از ادوار تاریخ بنام فلسفه جلوه گری کرده است دفن شده مدفون میسازیم

شاید هرگز باور نمیگردید با چنین سخنانی رو برو شوید و یاد در مثل چنین بن بست سختی گرفتار آید ولی این نتیجه و سرانجام آن راهی است که

ب در ص ۱۱ فیلسوف نماها مولود و وضع محیط زندگی آنهاست که ایشان را در تحت تأثیر قهری خود قرار داده و مجبوراً باختیار این فلسفه واداشته است!!

باینحال چطور میتوان آنرا بعنوان یک نظریه واقعی و مطلق پذیرفت و اساس «جهان شناسی» و کشف روابط و وجودات عالم قرار داد؟! واضح تر عرض کنم: ما بایک سؤال مختصر محکومیت آنرا مسلم میکنیم:

آیا این اصل که همه چیز معلول محیط معین و شرائط مادی و اقتصادی مخصوص است عمومیت دارد یا خیر؟! این سؤال یکی از دو جواب بیشتر ندارد. اگر بگویند که این اصل کلی نیست و عمومیت ندارد پس برای همیشه باید از صف نظریات کلی فلسفی و جهان شناسی خارج شود و در قبر فراموشی دفن گردد!

اگر واقعا کلی و عمومی است پس خود آنها و مکتبشان و فلسفه و افکارشان همه و همه، مشمول آن خواهد بود. یعنی همگی زائیده محیط و شرائط خاصی است، در اینصورت نیز ارزش خود را بطور مسلم از دست میدهد و محیط بسیار محدودی که قیود زمانی و مکانی و شرائط دیگر از همه سو آنرا احاطه کرده است اقتضای پیدا میکند و در نتیجه فلسفه ماتریالیسم مجبور میشود موقعت فلسفی خود را ترك کرده و محل را برای فلسفه دیگری (یعنی فلسفه متافیزیک) که بتواند از عهده تعلیل و تفسیر عموم موجودات و تمامی محیطهای گوناگون؛ بر آید؛ باز گذارد

بقیه از صفحه ۹

رابطه دین و اجتماع

بین آنها موجود نبوده است برای خاطر این عدم اختلاف است که در آیه شریفه امة واحده بر او اطلاق شده است

سپس در اثر پدید آمدن اختلافاتی که مولود زندگی اجتماعی است پیغمبران از جانب خدا مبعوث شده تا این نفاق و جدائی را با قوانین صحیح و عادلانه حل نموده و مردم را بیمودن راه حق و حقیقت و پیروی از احکام الهی دعوت نمایند این گونه آیات شریفه با مضامین روایات بسیاری که از خاندان رسالت رسیده و بده بعثت انبیاء صاحب

با عجله و بی صبوری پهای خود پیچیده است!

این بود سرگذشت انتحار ما ترالیسم!

محمود پس از ختم خدا حافظی کرد و از در منزل

افسر شهر بانی خارج شد؛ سخنانی که در ضمن جلسه طولانی خود گفته بود باندازه ای فکر او را مشغول ساخته بود که ابدأ توجهی بکار خود و هدفی که بمنظور آن بمنزل افسر مذکور آمده بودند داشت، با کمال آرامی در کوچه و خیابان قدم برمیداشت و بطرف تجارتخانه عموی خود روان بود. اما این حالت دیری نپایید و چیزی نگذشت که در اثر يك حادثه ای دوباره مغز او مورد تهاجم افکار مختلف بریشانی قرار گرفت. آن حادثه این بود... (تا تمام)

کارکنان مجموعه حکمت هزار و سیصد و شصت و یکمین سال خلافت و ولایت مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام زابیر اندران مسلمان خود تبریک گفته و سعادت برادران خود را در پیروی ز دستورات حضرتش از این دستعال خواهانند

شریعت را از برای حل این مشکلات زمان نوح می شمارد و میفرماید شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً ترجمه آغاز نمود برای شما آن دینی را که در باره آن بنوح سفارش نموده بود و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كان الناس امة واحدة لامهتدين ولا ضالين مردم یکدسته بودند نه هدایت شده و نه گمراه روی هم رفته از آیات و اخبار مستفاد میشود که اول کسی که در این میدان گوی سبقت را ربود حضرت نوح (ع) بوده قبل از ایشان اگر چه آدم و شیث و ادريس نیز دارای مقام نبوت و عهددار آشناساختن مردم به مبدء و معاد بودند ولی رهبری آنان بعنوان قضاوت و حکومت نبود و آنانیکه در زمان آنها زیست می کردند متصف بصفات هدایت و ضلالت نبوده اند زیرا هدایت یعنی تابدن انوار الهی بر صفحات دلها و پی بردن بوجود مبدء و فرا گرفتن فرامین و نوامیس الهیه و (ضلالت) که مقابل آن میباشد هر دو از صفات آن بشری بشمار میروند که در اثر تکامل قوای مدر که و عقلیه وی قابلیت فرا گرفتن مطالب مزبوره و صلاحیت برای بشارت و اندرز که از وظایف عمده انبیا میباشد پیدا کرده باشد اما بشریکه قوای مدر که و فکری او کاملاً ناقص و بجدی ضعیف بوده که بغیر از ارتکابات خود سر و کار نداشته از موضوع این دو صفت خارج است و از این جهت است که امام صادق (ع) در باره آنها میفرماید نه مهتدی بودند و نه گمراه این سخن احتیاج بتوضیح بیشتری دارد که در خور مقاله جداگانه است (جعفر سبحانی تبریزی